

زندگی سیاسی قزلباش‌ها

نگاهی به قزلباش‌ها از زمان شیوخ صفوی تا شاه‌عباس اول

ثریا اباذرپور
دبیر تاریخ

چکیده

قزلباشان از نظر فکری جزء صوفیان شیعه به‌شمار می‌آیند و از همان ابتدای شکل‌گیری در زمان شیخ صفی به‌عنوان مبلغان تشیع اثنی‌عشری مشهور شدند. آن‌ها پس از تسلط شاه‌اسماعیل بر سراسر ایران و قسمتی از عراق عرب به‌عنوان پاسداری و حمایت از شاه به سرپرستی مناطق مختلف منصوب و صاحب مقام و ثروت شدند به‌طوری که در آن زمان ایران را مملکت قزلباش می‌نامیدند. اما در زمان شاه‌طهماسب نزاع آنان بر سر قدرت بالا گرفت و در نهایت در زمان شاه‌عباس اول سرکوب و طرد آنان از صحنه قدرت آغاز شد. گفته می‌شود این سیاست، خود یکی از عوامل سقوط دولت صفویه بود. در این مقاله به بررسی اندیشه‌ها و فراز و فرود این گروه از آغاز شکل‌گیری تا حکومت شاه‌عباس می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: قزلباش، خانقاه، صوفیان، شیخ صفی‌الدین



مقدمه

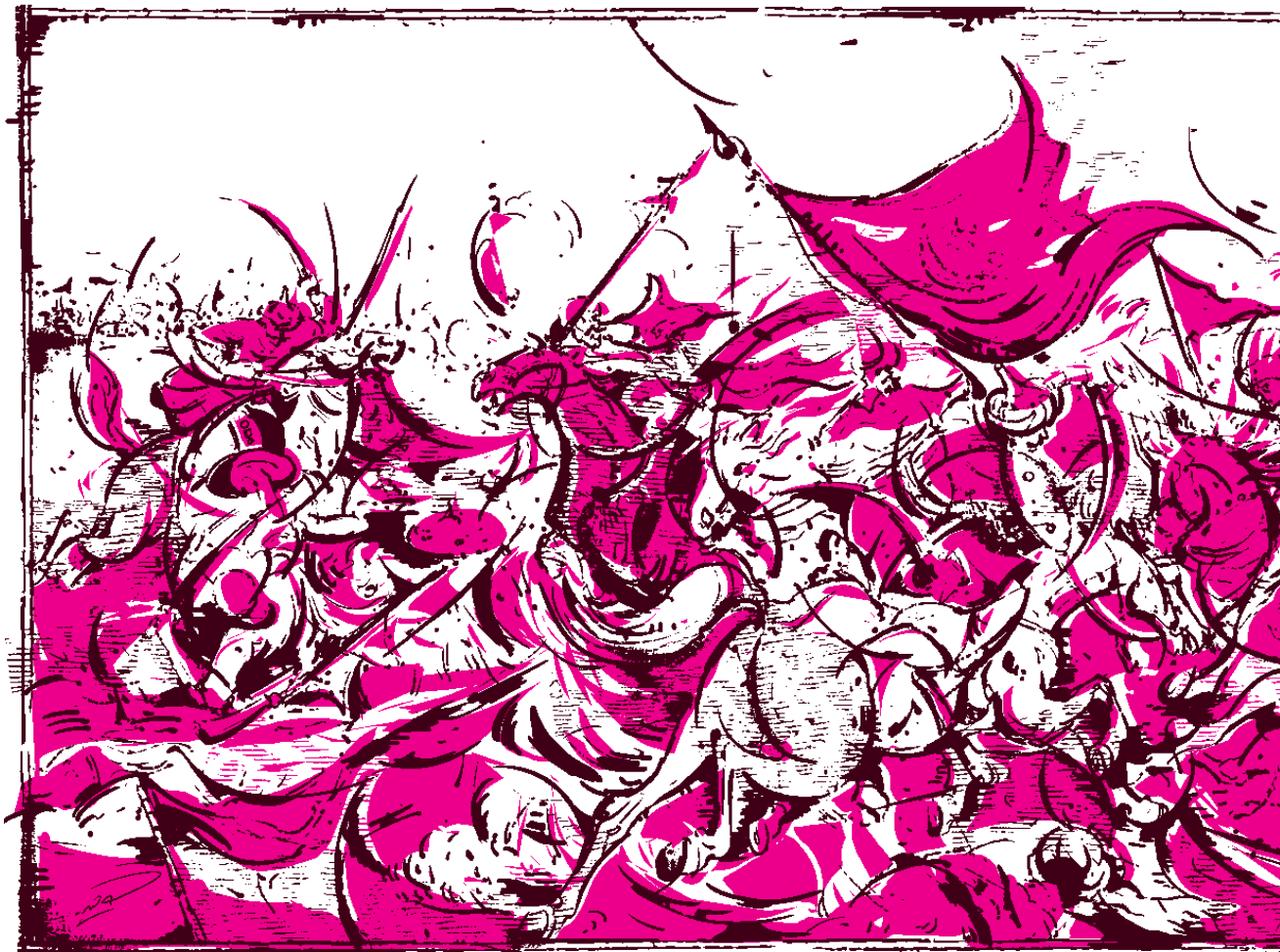
مشکل از ایلات (قزلباش) در صحنه سیاسی مطرح سازند.

شاه اسماعیل پس از قدرت یافتن و تصرف سرزمین‌های پهناور، سرداران قزلباش را به حکومت ولایات گماشت، اما از همان زمان مبارزهای در خفا و آشکار میان علمای شیعه و امرای ترکمان قزلباش صورت گرفت. علاوه بر این تجاوز به حریم و منافع یکدیگر و نیز رقابت در تقرب به دستگاه سلطنت، سبب برخورد میان ایلات قزلباش گردید. این وضعیت تا زمان شاه عباس ادامه داشت، تا اینکه وی قلع و قمع قزلباشان را برای تداوم سلطنت خود لازم دید، هرچند پاره‌ای از مورخان تضعیف قزلباشان را، از علل سقوط آن سلسله می‌دانند.

اکنون سؤال این است: روند شکل‌گیری طریقت قزلباش چگونه بود؟ قزلباشان چگونه در صدد کسب قدرت سیاسی برآمدند؟ اقدامات نظامی آن‌ها برای کسب قدرت سیاسی چه بود؟ آیا گرایش‌های غالبانه شیعه در اعتقادات مذهبی آن‌ها وجود داشت؟ این پژوهش در صدد یافتن پاسخی برای این سؤالات است.

سقوط خلافت عباسی در ۶۵۶ هـ. ق، روحیه تساهل مذهبی مغولان، گرویدن چند تن از حاکمان ایلخانی به مذهب تشیع و نیز تلاش‌های عالمان شیعی از عوامل رشد مذهب تشیع در ایران به‌شمار می‌روند. از جمله گروه‌هایی که در آن عصر به مذهب تشیع روی آوردند می‌توان ایلات و عشایر آذربایجان، آران و آسیای صغیر را نام برد.

علاوه بر این، تهاجم مغول‌ها به ایران، در قوت یافتن پایگاه‌های معنوی و رشد تصوف نقش داشت، تا جایی که سبب شد صوفیان شیعی تحت تأثیر شرایط زمانی دچار دگرگونی‌های فکری شوند و با گرایش به اندیشه‌های غالبانه در صدد کسب قدرت سیاسی برآیند. طریقت صفوی را باید برجسته‌ترین عامل جنبش‌های صوفیانه و غالبانه در این دوران به‌شمار آورد. آن‌ها با استفاده از رابطه مرید - مرادی، تعامل با قدرت‌های حاکمه، واگذاری املاک وسیع از جانب دولت‌مردان به خانقاه‌ها و کمک‌های آن‌ها، دریافت هدایا و وجوه نقدی از میدان و نیز پیوند با عناصر ایرانی توانستند خود را با کمک نیروی نظامی



حیات سیاسی قزلباش در زمان شیوخ صفوی

عهد شیخ‌صفی‌الدین دوران عروج تصوف و شکوه خانقاه‌ها بود. دسته‌های صوفیان، از نحله‌ها و طریقه‌های گوناگون، با هم در رقابت بودند. صوفیان بر هر طریقت و نحله و مذهبی که بودند از عقاید «جبریّه» پیروی می‌کردند. نتیجه طبیعی عقیده جبری‌گری صوفیان که نیک و بد را جلوه لطف خدا می‌دانستند، تأیید قطعی وضع سیاسی موجود بود. این عقیده به حاکمیت مغول مشروعیت می‌بخشید و ستم‌های مغولان را توجیه می‌کرد، و جامعه را به بی‌مبالاتی نسبت به سرنوشت خود سوق می‌داد.

ایلخانان مغول و وزیران آن‌ها برای آنکه ارادتشان را به شیوخ نیرومند و پرمیرد خانقاه اردبیل نشان دهند مساعدت‌ها و نذورات مالی و موقوفه‌های پردرآمدی را در اختیار خانقاه وی قرار می‌دادند. خانقاه شیخ‌صفی‌الدین در اردبیل یکی از پردرآمدترین خانقاه‌ها به‌شمار می‌رفت. چرخش‌های درونی طریقت از دوره جانشینان او بود که متوجه دعوت سیاسی گردیدند.

شیخ‌صفی جوان که به‌دنبال مرشدی از شهری به شهر دیگر می‌رفت، به خدمت شیخ‌زاهد گیلانی رسید و تحت ارشاد او قرار گرفت و با دختر وی نیز ازدواج کرد. این ازدواج بر منزلت او افزود؛ علاوه بر این باعث شد فرزندان شیخ‌صفی‌الدین، به‌واسطه مادر، با تربیتی شیعی پرورش یابند (سیوری، ۱۳۷۸: ۳۳۴). گفته‌اند شیخ‌صفی‌الدین شیی در خواب دید که «شمشیری در میان و کلاه سموری در سر دارد و چون کلاه از سر برمی‌دارد، آفتابی از فرق همایونش طالع می‌گردد که عالم را روشنی می‌بخشد.» شیخ زاهد این خواب را چنین تعبیر کرد که «آن شمشیر و آفتاب علامت ظهور و خروج پادشاه قاهری است و...» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۲).

شیخ‌صفی بعد از مرگ شیخ زاهد جانشین او شد و پس از شیخ صفی پسرش شیخ‌صدرالدین موسی، جانشین پدر شد. این دوره طریقت، با «تغییر مذهب» عضو برجسته آن شاه‌قاسم انوار که از مریدان صدرالدین بود و گسترش فعالیت این طریقت در عراق عجم و خراسان مشخص می‌شود (مزاوی، ۱۳۶۳: ۱۲۹).

این دوران، دوران سختی برای طریقت بود. قتل و تعقیب آغاز شده بود و شیخ‌صدرالدین هم

مدتی را در زندان گذرانید (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۲۳). به واسطه غیبت شیخ‌صدرالدین از اردبیل مسلک جمعیت خلفا و درویشان پریشان گشته بود (خواندمیر، ۱۳۶۲، ج ۴: ۴۲۲).

با وجود آشفتگی‌های سیاسی موجود در مناطق مختلف ایران، شیخ‌صدرالدین توانست اموال و طریقت صفوی را حفظ کند. بعد از شیخ‌صدرالدین پسر او **خواجه علی**، ریاست خانقاه را برعهده گرفت و نخستین فرد این دودمان بود که به‌طور آشکار به اصول عقاید شیعیان امامی توجه کرد (سیوری، ۱۳۷۸: ۱۲). مقارن همین ایام **تیمور**، در راه بازگشت از آناتولی، با صدها اسیر که بیشتر از رؤسای ایلات شاملو، قاجار، استاجلو، افشار، بیات، ذوالقدر و تگلو بودند به اردبیل رسید و همه این اسیران را به خواجه‌علی بخشید. همین اسیران که صوفیان روملو نامیده شدند هسته اولیه قشون قزلباش را تشکیل دادند و به‌عنوان حق‌شناس در شمار اتباع و مریدان خواجه‌علی درآمدند و سپس در دوره **شیخ‌حیدر**، با دیگر مریدان، قزلباشان را به‌وجود آوردند. برخی از مورخان گفته‌اند که تیمور به مجلس شیخ‌صدرالدین رسیده و آزادی اسیران در زمان شیخ‌صدرالدین بوده است و نه در زمان خواجه‌علی (قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۳۲). اما صاحب عالم آرای عباسی می‌نویسد: «بین‌الجمهور مشهور است که امیر تیمور را بر حضرت سلطان‌صدرالدین موسی اتفاق افتاد اما اصح آن است که سلطان خواجه‌علی بود، اگرچه این روایت در کتب تاریخ و حالات منظم و منثور این سلسله به‌نظر احقر نرسید (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۱: ۱۶).

بعد از آزاد کردن اسرا، تیمور دستوری خطاب به سلاطین (حکمرانان و والیان) روم صادر کرد مبنی بر اینکه افرادی که وی آزاد کرده و صوفیان خاندان صفوی هستند هر کجا که باشند، نباید مورد ظلم واقع شوند و یا از آمد و شد آن‌ها با مرشدشان جلوگیری به عمل آید؛ و نیز آنان باید از پرداخت وجوهات رعیتی و تحمیلات دیوانی معاف باشند. همچنین امیر تیمور خراج اردبیل را به خاندان صفوی انتقال داد و حتی به اسیرانی که مایل بودند به روم بازگردند، اجازه بازگشت داد (همان). به روایت مؤلف تاریخ شاه‌اسماعیل، اسیران آزاد شده‌ای که اجازه بازگشت به بلاد روم را می‌یافتند، موظف بودند مذهب شیعه

دوازده‌امامی را در آنجا ترویج کنند.

زمانی که شیخ ابراهیم بعد از مرگ خواجه‌علی ریاست خانقاه اردبیل را عهده‌دار شد سازمان طریقت را در آناتولی به ریاست خلیفه‌الخلفا حفظ و تقویت کرد. در این دوران خانقاه اردبیل از نظر اقتصادی بسیار ثروتمند بود: «مطبخ آنان مملو از ظروف و اوانی سیم و زر می‌باشد، او اطوار و شمایل پادشاهانه به خود می‌گیرد» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۷).

در دوران چهار رهبر اولیه، طریقت صوفیه مرکزیت و توسعه یافت، این امر مقارن بی‌ثباتی سیاسی بعد از مرگ آخرین سلطان ایلخانی **ابوسعید** است. طریقت‌های صوفیانه با بهره‌گیری

- چله - می‌نشستند و از مجالست با دیگران پرهیز می‌کردند. چندان روزه نگاه می‌داشتند و به ریاضت‌های سخت تن در می‌دادند، تا اینکه به مرحله بی‌خودی کامل می‌رسیدند (هینتس، ۱۳۶۲: ۱۲)

در دوران **جنید**، طریقت صوفیه به یک نهضت تمام‌عیار تبدیل شد و راه برای توسعه‌طلبی آن‌ها باز گردید. از هم‌پاشیدگی امپراتوری تیموری پس از شاهرخ، پیشرفت جنبش‌های دینی مانند مشعشعیان، فعالیت جنید و کثرت مریدانش، شایعه‌ای در خصوص برپایی دولت علویان در آخرالزمان به رهبری جنید و تأیید این پیشگویی از سوی منجمان (کامل‌الشیبی، ۱۳۷۴: ۳۷۹ و ۳۸۰) از جمله عوامل نگران‌کننده **جهانشاه قراقویونلو** بود. علاوه بر این شیخ جنید برای تصاحب مقام شیخی با عمومی خود شیخ جعفر به مجادله برخاست ولی به علت عدم موفقیت و دشمنی جهانشاه که از کثرت تیغ آن مقتدای اهل ورع توهم نمود، مجبور به ترک اردبیل گردید. (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۲۷) و به اربل و سپس به حلب رفت. در حلب نزد شیخ محمدبن اویس اربلی که از مشایخ صوفیه بود اقامت گزید و دختر او را به زنی گرفت، جنید با استفاده از نفوذ معنوی در دل پیروانش و به منظور تحقق اهداف سیاسی خود، تحت تأثیر مشعشعیان شروع به تشکیل یک فرقه شیعه غالی کرد اما اندیشه‌های غالیانه او مورد پذیرش پدرزنش قرار نگرفت و لذا جنید دختر وی را طلاق داد و آنگاه به آناتولی رفت. این پیشامد سرآغاز یک تحول بزرگ در عقیده شیخ جنید بود، در همین سفر بود که خشت اولیه بنای تشکیلات قزلباشان در آناتولی نهاده شد. با اینکه دهقانان و چادرنشینان ترک آناتولی مدت مدیدی بود که به اسلام گرویده بودند ولی در حیات دینی آن‌ها در مناطقی مشخص و مهم هنوز پیشرفتی حاصل نگردیده بود (مراوی، ۱۳۶۳: ۱۳۵).

در آناتولی مریدان **شیخ بدرالدین** به جنید پیوستند. بدرالدین از مریدان حاجی بکتاش بود. طریقتی که حاجی بکتاش تبلیغ می‌کرد اساسش بر تبعیت مطلق از رهبر نهاده شده بود. شیخ بدرالدین بعد از حاجی بکتاش به تدوین عقایدش پرداخت. طریقت تصوف شیخ بدرالدین که از بکتاشیه و غلات شیعه (اهل حق) سرچشمه می‌گرفت آمیزه‌ای بود از وحدت وجود ابن‌عربی،

**ایلخانان مغول
و وزیران آن‌ها
برای آنکه
ارادتشان را به
شیوخ نیرومند
و پرمرید خانقاه
اردبیل نشان
دهند مساعدت‌ها
و نذورات مالی
و موقوفه‌های
پر درآمدی در
اختیار خانقاه
قرار می‌دادند**



شاه طهماسب یکم

از خلاء قدرت سیاسی و فقدان دستگاه خلافت، بیش از پیش رشد کردند. گفته شده است این صوفیان، زندگی را به ریاضت می‌گذراندند. روزه‌شان با سکوت آغاز می‌شد و قبل از طلوع فجر تا برآمدن آفتاب مطلقاً تکلم نمی‌کردند، آنگاه به مدت یک ساعت تمام به ذکر جهر می‌پرداختند و این ذکر را به هنگام غروب تکرار می‌کردند. پس از نماز عصر قرآن می‌خواندند، از خوراک به اندک اکتفا می‌ورزیدند، اغلب بلغور می‌خوردند و روزه بسیار می‌گرفتند. ده روز آخر ماه رمضان و ده روز اول ماه ذی‌الحجه را در خلوت و انزوا به سر می‌آوردند. در ابتدای زمستان



مرحله مهم دیگر در تاریخ طریقت صوفیه اتحاد سیاسی و پیوند زناشویی شیخ جنید با آق قویونلوهاست. این ازدواج آنان را به شاهزادگان این سرزمین تبدیل کرد. این پیوند دومین گام تعیین کننده به سوی قدرت سیاسی بود

مسیح پرستی مسیحیان، علی پرستی اهل حق و نیاپرستی تاتارها. او عقیده داشت که شیخ حامل روح خدا است و ذات معصوم و منزّه و واجب‌الوجود، واجب‌الاطاعه است و تمام کائنات بر مدار اراده وی می‌چرخد، و نظم امر جهان در دست اوست.

او با تفسیر باطنی (تأویل) احکام مندرج در متون اسلامی، اطاعت از شیخ را نقطه محوری دینی قرار داد و وجوب برگزاری عبادت‌های شرعی چون نماز و روزه و حج را با تأویلاتی که از دین می‌کرد از دوش پیروانش برداشت. تنها امر واجب در طریقت او «حبّ علی»، «اطاعت مطلق از شیخ» و «جهاد برای نشر دین» بود. پیروان شیخ جنید، از آنجا که در سراسر خاک عثمانی مورد تعقیب بودند، عقایدشان را مخفی می‌داشتند و همواره در تقیه به سر می‌بردند و تقیه را اصل اساسی اعتقاد خویش قرار دادند.

شاه عباس بزرگ



بدین سان تحولی سرنوشت‌ساز در عقیده مذهبی شیخ جنید، تحت تأثیر عقاید افراطی ترک‌های شیعه شده، به وقوع پیوست و پیروان سابق شیخ بدرالدین را که به الحاد متهم بود گرد هم آورد. اینک همه خلفای شیخ بدرالدین او را به رهبری خویش قبول داشتند. رأس عقیده ترکان آناتولی، احترام فراوان نسبت به شخصیت‌ها در صحنه‌های سیاسی و دینی بود. اثر فخر کائنات، حضرت محمد مصطفی (ص)

به نام مولود، بیش از همه در میان ترکان محترم و مقدس شمرده می‌شد. از آن پس ترکان قزلباش آناتولی شیخ جنید و جانشینانش را به چشم پیغمبر (ص) و یا حضرت مهدی (عج) و یا حتی خدا می‌نگریستند و حاضر به هرگونه فداکاری و از جان گذشتگی برای شیوخ و شاهان خود بودند (سومر، ۱۳۷۱: ۱۲ و ۱۳).

آن‌ها مقام جنید را حتی تا مقام الوهیت بالا بردند و او را خدا و پسرش را پسر خدا نامیدند و معتقد شدند که معبودی جز او وجود ندارد (خنجی، ۱۳۷۹: ۲۹۳).

در واقع این نقش مافوق انسانی جنید بود که پیروان را گرد آورد و آن‌ها را برای جنگ آماده کرد. اندیشه غزا با تمایلات غالبانه و شورانگیز قبایل آناتولی و هسته اصلی طریقت صفوی سازگار بود. گروه «غزات صوفیه» در سازمان طریقت شکل گرفت و در پی آن، مسیحیان طرابوزان و گرجستان قفقاز را به عنوان دارال حرب مورد حمله قرار دادند، جنید، خود، با نیرویی متشکل از ۱۰,۰۰۰ نفر به شیروان روی آورد (خواندمیر، ۱۳۶۲، ج ۴: ۴۲۵).

مرحله مهم دیگر در تاریخ طریقت صوفیه اتحاد سیاسی و پیوند زناشویی شیخ جنید با آق قویونلوهاست. این ازدواج آنان را به شاهزادگان این سرزمین تبدیل کرد. این پیوند دومین گام تعیین کننده به سوی قدرت سیاسی بود (روملو، ۱۳۴۹: ۴۰۸).

شیخ حیدر و تشکیل اتحادیه قزلباش

کشته شدن جنید در سواحل رود گر نزدیک طبرسران، به نهضت صوفیه انگیزه‌ای عاطفی بخشید. با مرگ او نه تنها نهضت صوفیه تجزیه نشد بلکه با جانشینی حیدر به جای او تلاش نهضت برای دستیابی به قدرت دنیوی شتاب بیشتری گرفت. شیخ حیدر برای ادامه اتحاد سیاسی و نظامی با آق قویونلوها، با **عالمشاه بیگم دختر اوزون حسن** ازدواج کرد. در این زمان شاهد گرایش به طرف فتوت صوفیانه هستیم که از زمان شیخ صدرالدین آغاز شده بود، گام دیگری در راندن طریقت به سوی اندیشه‌های غالبانه و شیعیانه برداشته شد و آن به کار بردن کلاه دوازده ترک بود.

در زمان شیخ حیدر در اثر تبلیغات مداوم و پیگیری، بر تعداد مریدان در آناتولی افزوده شد.

در شهر اردبیل محله مخصوصی به نام **آنانولی‌ها** به وجود آمد. در حقیقت عامل گسترش بیش از حد طریقت صفوی در آنانولی بی‌توجهی و سستی بایزید، پادشاه عثمانی، در اداره مملکت خویش بود. در زمان او گذشته از رونق و گسترش تشیع در آنانولی هجوم به اهل تسنن نیز آغاز گردید. ازدیاد روزافزون مریدان، شیخ حیدر را نیز به پیش می‌راند. در حقیقت، جلوگیری از این حرکت حتی به خواست او نیز ممکن نبود، زیرا به‌طور معمول صوفیان آنانولی (مریدان) با اعتقادات عمیق خود و با وابستگی به شیخ طریقت انتظار انجام کارهای بزرگ‌تری را از آن‌ها داشتند (خنجی، ۱۳۷۹: ۲۹۶).

این گروه به‌عنوان هسته اصلی تشکیل‌دهنده طریقت صفویه، کاملاً تحت‌تأثیر مسلک غالبانه بوده‌اند و میراث فکری خود را به طریقت اردبیل انتقال دادند. نکته قابل توجه اینکه در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی استعمال کلاه سرخ در میان ترکان چادرنشین آنانولی به‌طور قطعی روشن است، بدین‌سبب می‌توان حدس زد که استعمال کلاه یا تاج سرخ به‌وسیله مریدان و نظامیان دولت صفوی با الهام از این رسوم باشد (سومر، ۱۳۷۱: ۷-۱).

در خصوص کلاه سرخ، شیخ حیدر مدعی شد که امام علی (ع) به خواب وی آمده و استفاده از آن شعار (کلاه) را تصویب و امر به ترویج آن فرموده است:

«... تاج دوازده ترک که علامت اثنی‌عشریت است از سقرلاط قرمزی ترتیب داده تارک اتباع خود را به آن افسر بیارید.» (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۱: ۱۹). این خواب با خواب شاه‌اسماعیل اول برای اعلام تشیع اثنی‌عشری به‌عنوان مذهب رسمی کشور تکمیل شد.

اتحادیه مذهبی سیاسی قزلباش در همین زمان شکل گرفت. آن‌ها به‌علت داشتن کلاه نمدی سرخ‌رنگ با نوکی بلند و پیچیده در دستاری سپید یا سبزرنگ از پشم یا ابریشم در ۱۲ ترک نام قزلباش را به خود اختصاص داد.

استفاده قزلباش‌ها از کلاه و لباس سرخ‌رنگ ریشه‌ای بس عمیق دارد. بعضی قزلباش‌ها آن را منسوب به مزدک، که خود مؤسس طریقت ثنویت بود، می‌دانند. از این‌رو به آن‌ها مزدکیه نیز اطلاق شده است و به بابکیه نیز معروف‌اند و منتسب به بابک خرمی نیز شده‌اند. بابک و یارانش سرخ‌جامه

بودند و علم سرخ داشتند. لذا به محرمه اشتها یافتند (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۴۵۹).

نظر دیگر که از سایر نوشته‌ها مقبول‌تر به‌نظر می‌رسد به صدر اسلام برمی‌گردد. بنا بر نوشته ابن‌اثیر نخستین کسی که در تاریخ اسلام دستار قرمز بست «ابودجانه» در نبرد احد بود: «ابودجانه مردی دلاور بود. وی را دستاری سرخ بود که چون او را بر سر می‌بست مردمان می‌دانستند که مردانه خواهد جنگید.» (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱، ج ۳: ۹۸۷).

احتمالاً شیخ حیدر به تبعیت از ابودجانه و حضرت علی (ع) و به‌نام اینکه یا انتقام پدرم را خواهم گرفت و یا در آغوش مرگ خواهم غنود، دستار قرمز بر سرش بست تا شجاعت، ایمان و هم‌آهنگی در مریدانش ایجاد کند. با ایجاد لباس متحدالشکل (خرقه درویشی به اضافه کلاه دوازده ترک سرخ‌رنگ)، برقراری اصول تشکیلاتی و سازماندهی طریقت وارد مرحله نوینی شد. رواج کلاه باعث همبستگی درونی جنگجویان صفویه شد، و تنها هواداران راسخ، کلاه خاصی را بر سر می‌گذاشتند. این ساختار تشکیلاتی و همبستگی معنوی، حرکت صفویه را به‌سوی اهداف سیاسی تسهیل می‌کرد.

استفاده از کلاه زمانی فراهم شد که اتحاد سیاسی با آق‌قویونلوها با روی کار آمدن سلطان یعقوب از میان رفت و نیاز به انسجام درونی و تکیه بر منابع قدرت درونی پدیدار گردید. قدرت‌یابی حیدر موجب فراخواندن وی به دربار سلطان یعقوب شد، گروه مخالف وی در دربار آق‌قویونلو معتقد بودند باید با منع حیدر از لشکرکشی و تبعید او از اردبیل، از ارتباط او با خلیفه‌ها در آسیای صغیر جلوگیری کرد. اما شیخ حیدر، به‌دلیل رابطه خویشاوندی که با سلطان داشت، سوگند یاد کرد و به اردبیل بازگشت (روملو، ۱۳۴۹: ۶۱۱).

شیخ حیدر به سرعت راه پدر را در جمع‌آوری و تشکیل سپاه دنبال کرد. وی خود به ساختن سلاح پرداخت و سپاهیان خود را به سلاح و ابزار جنگی روز مجهز نمود. شیخ جنید و شیخ حیدر به اتکای فداکاری و اخلاص و جان‌فشانی قزلباشان به نام غزا و جهاد با کفار به کشورگشایی و سلطنت‌جویی برخاستند و عنوان سلطان را که نشان قدرت سیاسی و نظامی بود بر عنوان موروثی روحانی و معنوی «شیخ» اضافه کردند.

اساساً اکثر این قزلباشان از طبقات محروم و فقیر آناتولی بودند، و فقط چند نفر از طبقه بیگ، در بین آن‌ها دیده می‌شد، به طوری که در حمله شیخ حیدر به اقوام قفقاز بیشتر سپاهیان را افراد فقیری تشکیل می‌دادند که بعضی بی‌سلاح و بعضی حتی بی‌لباس بودند. با وجود این جنگ با موفقیت به پایان رسید. در این زمان صوفیان آسیای صغیر با هدیه‌ها به اردبیل هجوم می‌آوردند. (سومر، ۱۳۷۱: ۱۷).

شیخ حیدر برای به دست آوردن جای پای

دست کم غنیمی که به مصرف لشکریانش برسد در صدد حمله به کفار چرکسی و داغستانی برآمد. او برای رسیدن به سرزمین آن‌ها می‌بایست از شیروان عبور می‌کرد، یعنی سرزمینی که پدرش شیخ جنید در آنجا به قتل رسیده بود. شروانشاه در دو



لشکرکشی اول حیدر، مانعی در راه عبور آن‌ها از سرزمین‌های خود ایجاد نکرد، اما هنگامی که حیدر شماخی، پایتخت شیروان، را غارت کرد فرخ یسار از دامادش یعقوب آق قویونلو کمک خواست. او نیز قطع صلح ندانست و در صدد کمک به فرخ یسار برآمد. در این نبرد سلطان حیدر در قلب سپاه جای گرفت. دست راست را به قراپیری استاجلو و دست چپ را به حسین بیگ شاملو داد (شکری، ۱۳۶۳: ۳۲). جنگ سلطان حیدر با فرخ یسار در شمال طبرسران نزدیک دربند به کشته شدن شیخ حیدر انجامید.

فروپاشی سیاسی در ایران، عراق و آناتولی به رشد نهضت صفوی کمک کرد. از جمله، در دوره بایزید دوم نهضت‌های شیعی در آناتولی شکل گرفت و نزاع خانوادگی بر سر قدرت، موجب تفرقه درونی در عثمانی شد. در شرق ایران هم نزاع شاهزادگان تیموری به فروپاشی کمک کرد و در غرب ایران نیز نزاع قدرت در خاندان آق قویونلو پدیدار شد. صوفیان در صدد کسب قدرت بودند. این قدرت فزاینده، رویارویی جدید

صوفیان و آق قویونلوها و قتل سلطان علی را در پی داشت. اما او قبل از مرگ تاج و دستار خود را به اسماعیل انتقال داده و چنین گفته بود که چراغ دولت دودمان مرتضوی از او روشن گشته عنقریب ماهچه لوی آسمان‌سای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت و پرتو معدلتش بر مفارق عالمیان خواهد تافت (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۳۸).

قزلباشان و تأسیس دولت صفوی

قتل پی‌درپی سه تن از رهبران طریقت صفویه، یعنی شیخ جنید، شیخ حیدر و سلطان علی مریدان را به هیجان آورد. در این شرایط گروه کوچکی از هواداران آن‌ها که بعدها «اهل اختصاص» نامیده شدند نخستین کسانی بودند که موجبات قیام اسماعیل یا همان شاه اسماعیل را فراهم کردند. این گروه عبارت بودند از حسین بیگ، دده بیگ طالبش، خادم بیگ خلیفه، رستم بیگ و بیرام بیگ قرامانی، لباس بیگ، قراپیر بیگ قاجار که برخی بعداً به بزرگ‌ترین مقام‌های کشوری و لشگری رسیدند. آن‌ها اسماعیل و خاندان او را به گیلان فراری دادند و او و خانواده‌اش را هیچ‌وقت فراموش نکردند. مریدان بسیاری نیز، خصوصاً از آناتولی، قراچه‌داغ، اهر و... با هدایا و نذورات به زیارت مرشد خود می‌رفتند. شاه اسماعیل نیز از طریق شبکه وسیعی از مأموران به نام‌های خلیفه، دده، لسه و پیر با این مریدان تماس دائم داشت (سیوری، ۱۳۷۸: ۳۸). در این برهه زمانی مریدان واهمه داشتند که نهضت منجر به شکست شود و در روحیه آن‌ها خللی ایجاد کند. از طرف دیگر اگر برای شاه اسماعیل اتفاقی می‌افتاد جانشینی نداشت، در نتیجه تصمیم گرفتند از قیام اسماعیل جلوگیری کنند، ولی اسماعیل بدون هیچ تردید با اهل اختصاص روانه اردبیل شد و قاصدانی به سوی طرفدارانش در سوریه و آسیای صغیر فرستاد و پیام داد که به ملاقات وی در محلی در ارزنجان در ارتفاعات ارمنستان بروند. ۷۰۰۰ تن از قبایل قزلباش در انتظارش بودند. مهم‌ترین قبایلی که او را در تشکیل دولت صفوی یاری رساندند عبارت بودند از: استاجلو، تکلو، شاملو و ذوالقدر.

بدین‌سان نهضتی که در پرتو کوشش‌ها و پیگیری‌های شیخ حیدر به وجود آمد و پس از مرگ وی موقتاً از هم پاشیده شده بود، دوباره سر بلند کرد و ماجراجویان و عناصر زرطلبی که

استفاده قزلباش‌ها
از کلاه و لباس
سرخ‌رنگ
ریشه‌ای بس
عمیق دارد. بعضی
قزلباش‌ها آن را
منسوب به مزدک،
که خود مؤسس
طریقت ثنویت
بود، می‌دانند. از
این‌رو به آن‌ها
مزدکیه نیز اطلاق
شده است و به
نام بابکیه نیز
معروف‌اند و
منتسب به بابک
خرمی نیز شده‌اند

همواره هرج و مرج را مغتنم می‌شمردند بار دیگر با پیوستن به پیروان سرخ‌کلاه، مرشد جوان را وسیله‌ای برای نیل به آرزوهای برنیامده خویش یافتند.

یک تاجر ونیزی می‌نویسد: مردم، و به‌ویژه سربازان، این صوفی را دوست دارند و جایگاه او را تا درجه الوهیت بالا می‌برند. بیشتر سربازان بدون زره به میدان می‌روند و آرزو می‌کنند که سرورشان اسماعیل آن‌ها را حین جنگ تماشا کند. شماری دیگر نیز بدون زره به جنگ می‌روند. همگی شوق جانبازی در راه پادشاه خود را دارند و با سینه‌های برهنه یورش می‌برند و فریاد می‌زنند «شیک، شیک» (شیخ). افزون بر این همگان، به‌ویژه سربازان، او را فناپذیر می‌دانند. اما شنیده‌ام اسماعیل از اینکه او را خدا یا پیغمبر بخوانند خشنود نیست. (ونیزیان، ۱۳۴۹: ۴۲۸ و ۴۲۹).

با جمع شدن قزلباشان به دور شیخ صوفی در ارزنجان، شرایط لازم برای اولین هدف شاه‌اسماعیل که شیروان بود فراهم شد تا هم انتقام پدر و پدربزرگش را از حاکم شیروان بگیرد و هم با فتح منطقه ثروتمند شیروان نیاز اقتصادی اطرافیان خود را تأمین کند. علاوه بر اینکه فرصتی برای آزمایش لشکر او در برابر دشمنی بود که از قدرت کمتری نسبت به آق‌قویونلوها برخوردار بود. در این نبرد نیروی ایمانی قزلباش‌ها بسیار قوی بود. آنان مقام شیخ خود را تا حد خدایی بالا برده و در راه او مرگ را با آغوش باز استقبال می‌کردند. در این جنگ که جناح راست در دست شاملوها و جناح چپ در دست استاجلوها بود، نیروی شروانشاه شکست سختی خورد و فرخ یسار در حین فرار به قتل رسید. پس از اتمام جنگ افراد قزلباش که خورجین‌ها و بقچه‌های خود را زیر درختان گذاشته بودند، بدون کم و کاست آن‌ها را پیدا کردند (غفاری قزوینی، بی‌تا: ۲۶۴ و ۲۶۵).

هنگامی که شاه‌اسماعیل قلمرو صوفیان را گسترش داد و لشکرکشی‌های عمده‌اش نیز به پایان رسید، دوران کشورداری او آغاز شد. در شرایطی که دیگر لشکرکشی‌های بزرگ صورت نمی‌گرفت اداره امور کشور از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شد، اما شمار فراوان لشکریان صوفی که بخش قابل توجهی از آن‌ها را قزلباشان سرسپرده به خانقاه صوفیه تشکیل می‌دادند،

همچنان علاقمند به حفظ شرایط اولیه بودند. در واقع این مشکل همه سلسله‌هایی بود که در ایران به قدرت می‌رسیدند. چگونگی ادغام تشکیلات صوفیان طریقت صوفیه که وی مرشد کامل آن بود، یکی از مسائل عمده شاه‌اسماعیل بود. مشکل دولت صوفیه آنجا بیشتر شد که حتی بعد از تأسیس دولت صوفیه، مریدان تازه‌ای از آناتولی به ایران می‌آمدند که از همان شور انقلابی قزلباش‌ها که صوفیه را به قدرت رسانده بودند برخوردار بودند. در این زمان شاه‌اسماعیل چند لشکرکشی به آناتولی ترتیب داد، و شکست‌های متعددی به لشکریان عثمانی وارد کرد. وی برای تثبیت مقام قزلباش‌ها و ایرانیان در اداره امور سیاسی به تقسیم مناصب نظامی و حکومتی بین آنان اقدام کرد. (سیوری، ۱۳۷۸: ۳۱ و ۳۲)

مشکل دیگر شاه‌اسماعیل وجود خصومت بین عناصر ایرانی بود (که از سوی ترکان، تاجیک نامیده می‌شدند) از یک‌سو و نیروهای ایلداتی ترکمن (قزلباش‌ها) که مسئول عمده به قدرت رسیدن صوفیه بودند از سوی دیگر؛ برخورد بین این دو عنصر غیرقابل اجتناب بود. عناصر ایرانی «مردمان قلم» و نماینده میراث دیرپای دیوان‌سالاری ایران بودند و اطلاق لفظ تاجیک به آن‌ها تحقیرآمیز بود. آن‌ها معمولاً تنها به کار رسیدگی به حساب‌ها و امور اداری می‌پرداختند. قزلباش‌ها «مردان شمشیر» بودند و از اینکه تحت فرماندهی یک صاحب‌منصب ایرانی خدمت کنند احساس بی‌احترامی به خود می‌کردند. از آنجا که قزلباش‌ها عامل اصلی قدرت‌گیری صوفیان بودند ایران عصر صوفی را دولت قزلباش و مملکت قزلباش می‌نامیدند و شاه را نیز معمولاً با عنوان پادشاه قزلباش یاد می‌کردند. قزلباش‌ها توقع داشتند که مناصب اصلی دولت به آن‌ها واگذار شود.

شاه‌اسماعیل برای پرکردن شکاف بین دو گروه ترک و تاجیک مقام جدیدی به نام «وکیل نفس نفیس همایون» ایجاد کرد. صاحب این مقام به‌عنوان نایب شاه عمل می‌کرد و نماینده او، هم در امور معنوی به‌عنوان مرشد کامل طریقت صوفیه و هم در امور دنیوی به‌عنوان پادشاه محسوب می‌شد. شاه‌اسماعیل به پاس خدمات قزلباشان حسین بیگ شاملو معروف به «آله» را که اهل اختصاص بود به این مقام برگزید. دومین اقدام برای پر کردن این شکاف تبدیل



رئیس طبقات روحانی یعنی صدر، به یک برگزیده سیاسی بود. او به عنوان رابطی بین علما، که غالباً ایرانی بودند، و شاخه سیاسی نهاد اجرایی، که در اوایل زیر سلطه فرماندهان قزلباش بود، محسوب می شد (سیوری، ۱۳۷۸: ۳۱ و ۳۲).

قزلباشان در زمان شاهطهماسب

در ابتدای سلطنت شاهطهماسب سران قزلباش با اختلاف با یکدیگر بنای بدرفتاری را گذاشتند و شاه نیز، به واسطه نوجوانی، نمی توانست با سیاست و تدبیر میان آنان اتحاد و اتفاق به وجود آورد و از تشمت و تفرقه جلوگیری کند. سران ترک نژاد قزلباش همچنان در ایران فرمانروا بودند، ولی به تدریج از ایمان و اخلاص ایشان نسبت به مرشد کامل یعنی پادشاه صفویه کاسته شد و علاقه به ریاست و عشق به تحصیل جاه و مقام، جای آن را گرفت. آن ها هر چه با تمدن و فرهنگ و مختصات فکری و روحی ایرانیان آشنا تر و مأنوس تر می شدند، تعصبات مذهبی شان سست تر می شد. کم کم حرص و آز و دل بستگی به مقامات دولتی رشته اتحاد و اتفاق میان آن ها را از هم گسیخت، چنانچه بر سر مناصب دولتی با هم به جنگ نیز می پرداختند.

داشتند. افشارها هم در منطقه کهگیلویه زندگی می کردند (سومر، ۱۳۷۱: ۷۳).

جنگ های داخلی میان طوایف عمده قزلباش در ده سال اول سلطنت شاهطهماسب اول، تلفات و خسارات زیادی به خود آن ها و مردم عادی شهر و روستا وارد کرد. میدان جنگ عمدتاً نواحی شمالی و مرکزی ایران بود. (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۱: ۴۷).

شاهطهماسب با وجود همه اختلافات و دشمنی هایی که میان طوایف قزلباش وجود داشت توانست طوری توازن را میان آن ها برقرار کند که رقابت و خصومت میان آن ها، پایه های سلطنت وی را متزلزل نکند.

شاه اسماعیل برای پر کردن شکاف بین دو گروه ترک و تاجیک مقام جدیدی به نام «وکیل نفس نفیس همایون» ایجاد کرد. صاحب این مقام به عنوان نایب شاه عمل می کرد و نماینده او، هم در امور معنوی به عنوان مرشد کامل طریقت صفویه و هم در امور دنیوی به عنوان پادشاه محسوب می شد



قزلباشان در زمان شاه اسماعیل دوم

مسئله اختلاف بر سر جانشینی طهماسب تقریباً دو سال قبل از مرگش بین امرا آغاز گردید. امرای استاجلو که تکیه گاه اصلی دولت در این دوره بودند، خواستار سلطنت **حیدر میرزا** بودند که مادرش گرجی بود (این حیدر را نباید با شیخ حیدر پیشین یکی گرفت). غیر از استاجلوه سایر قبایل به طرفداری از اسماعیل میرزا برخاستند و این کار تنها به حمایت از اسماعیل که برخلاف حیدر مردی بسیار جسور و جنگجو و سال های طولانی در قلعه قهقهه زندانی بود، مربوط نمی شد. بلکه شکستن قدرت استاجلو نیز از عوامل اساسی محسوب می گردید. گرجیان

هنگامی که طهماسب به سلطنت رسید هر یک از قبایل در نقطه ای از ایران دارای املاک و زمین های وسیعی بودند و استاجلوه به علت داشتن امرای بیشتر و پست های مهم مملکتی، در رأس سایر قبایل قرار داشتند. املاک استاجلوه بیشتر در آذربایجان و قسمتی از عراق عجم و کرمان بود. شاملوه در خراسان بودند و تکلوه غیر از اصفهان و همدان، عراق عجم را نیز در دست داشتند. فارس نیز منحصراً در دست ذوالقدرها و بغداد هم در دست موصللوه (از قبایل منسوب به آق قویونلوه) بود. روملوه بیشتر در آذربایجان و از آن به سر می بردند، از قبایل قدیمی قاجارها و قرمان ها مانند دوران آق قویونلوه در حوالی گنجه و بردعه سکونت

و استاجلوها به تلاش ناموفقی برای به تخت نشاندن حیدر دست زدند.

حتی حیدر تاج بر سر نهاد و خود را «شاه» خواند، اما در پی آشوبی که پیش آمد کشته شد. سپس روملوها و چرکسها سعی کردند شاهزاده‌ای را که مادرش یک کنیز چرکس بود به تخت نشانند اما این تلاش نیز عقیم ماند. سرانجام اکثر قزلباشها به حمایت از شاهزاده ترکمن یعنی اسماعیل میرزا برخاستند.

اسماعیل پس از رسیدن به سلطنت نه تنها بسیاری از طرفداران حیدر به‌ویژه استاجلوها را به قتل رساند بلکه سربازان او خانه‌های ایشان را به طرز وحشتناکی ویران کردند و اموالشان را به یغما بردند (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۱: ۱۹۷ و ۱۹۸). در این زمان استاجلوها برای نجات خود لباس صوفیان را پوشیده و دسته‌جمعی در مقابل سرای پادشاه متحصن شدند. امرای استاجلو که عهد کرده بودند تا عفو کامل خود، دست از تحصن برندارند، سایبان‌هایی بر پا کرده و در ظروف طلا مشغول پذیرایی از یکدیگر شدند. در این زمان به امر شاه، مردم به آن‌ها هجوم برده و پس از غارت اموالشان، آن‌ها را مجبور به فرار کردند. اسماعیل استاجلوها را بعد از قتل یکی از برادرانش موسوم به مصطفی سلطان به دست خود عفو نمود و حتی خودش داماد پیر محمدخان استاجلو گردید (همان: ۲۰۵ و ۲۰۶). در زمان شاه اسماعیل دوم ترکمن‌ها جزو قبایل مهم آن دوره به‌شمار می‌رفتند و دلیل افزایش اعتبارشان حمایت آن‌ها از اسماعیل بود.

قسمت اعظم قبایل ترکمان در این زمان در عراق عجم مخصوصاً در شهرهای قم و ساوه زندگی می‌کردند. امیر بزرگ و ریش‌سفید آن‌ها امیرخان موصلو بود که در رأس امرای مرکزی قرار داشت. اسماعیل دوم با اعتبار دادن دوباره به استاجلوها و شاملوها میان چهار قبیله موازنه برقرار کرد. ترکمن‌ها با تکلوها و استاجلوها با شاملوها متحد شده بودند (سومر، ۱۳۷۱: ۱۴۱).

به زودی آشکار شد که تنها هدف اسماعیل دوم حفظ قدرت به هر قیمتی است. با این هدف، او هر شاهزاده از خاندان سلطنتی را که تصور می‌رفت مرکز توطئه علیه او شود،

کشت یا کور کرد. قزلباشها که دریافتند او آن فرمانروایی نیست که به وی امید داشتند درصدد توطئه برای کشتنش برآمدند و سرانجام با کمک پریخان خانم او را به قتل رساندند.

قزلباشان در زمان سلطان محمد خدابنده

قزلباشها بعد از قتل اسماعیل دوم چاره‌ای نداشتند جز اینکه شاهزاده‌ای را که قبلاً کنار زده بودند یعنی محمد خدابنده را بر تخت نشانند. اما در دوره سلطنت سلطان محمد خدابنده نیز فساد و رشوه در میان رؤسای قزلباش معمول شد و علت آن اسراف شاه در پرداخت‌های متعدد به قورچیان قزلباش و امرای ایشان بود: «همه روزه، زر نقد از خانه عامره، صندوق صندوق آورده، دامن دامن به قورچیان می‌دادند و شیوه ارتشاء رواج گرفت.» (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۱: ۲۲۸).

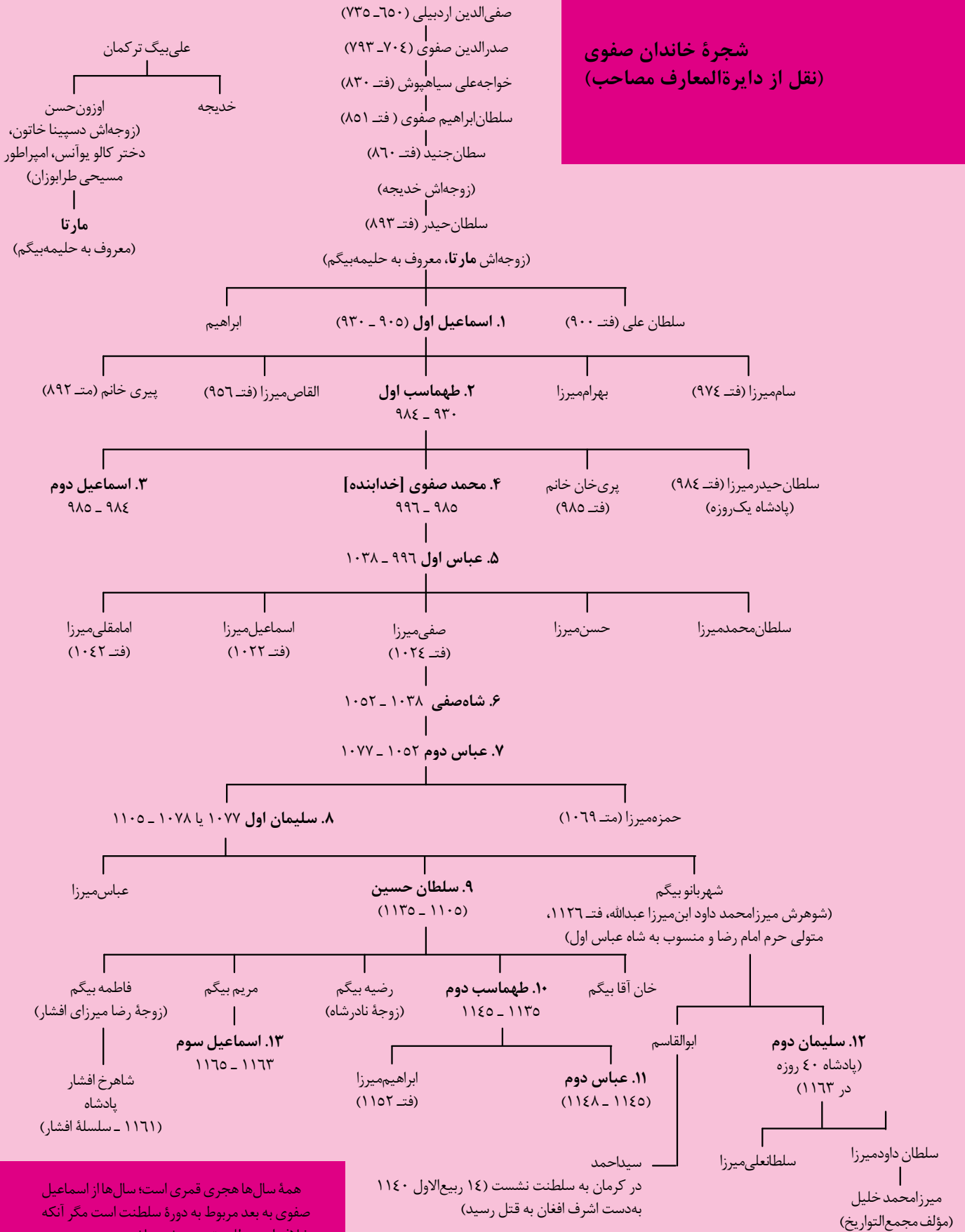
قزلباشها هم که دیدند مقامات و مداخل جدیدی برای تصاحب وجود دارد، بیشتر طلب می‌کردند. لذا دشمنی میان ملکه و سران قزلباش به سرعت اوج می‌گرفت تا اینکه سرانجام سلطان محمد خدابنده تصمیم گرفت همسرش (ملکه) را به قم تبعید کند یا وی را به مازندران بفرستد، یا خود از سلطنت کناره‌گیری کند و انتخاب جانشینش را بر عهده سران قزلباش بگذارد. اما چون ملکه حاضر نشد از مشی و روشی که در پیش گرفته بود دست بردارد توطئه‌گران او را خفه کردند. چند روز بعد امرای قزلباش در قصر گرد هم آمدند و وفاداری خود را به سلطان محمد خدابنده و پس از او به حمزه میرزا اعلام کردند. ناتوانی شاه و حمزه میرزا در مجازات قاتلین ملکه باعث شد که رقابت‌های شدید میان قبایل قزلباشها به وجود آید.

در قزوین (پایتخت) قبایل ترکمن و تکلو زمام کار را در دست داشتند. در خراسان دو ایل استاجلو و شاملو با ائتلاف هم علم طغیان برافراشتند و به فرزند ده‌ساله شاه به نام «عباس» سوگند وفاداری یاد کردند و حکومت محلی در نواحی فارس (ذوالقدر) و کرمان (افشار) تشکیل دادند. (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۵۶) حمزه میرزا همراه با سپاهیان خود برای



فروپاشی سیاسی در ایران، عراق و آناتولی به رشد نهضت صفوی کمک کرد. از جمله، در دوره بایزید دوم نهضت‌های شیعی در آناتولی شکل گرفت و نزاع خانوادگی بر سر قدرت، موجب تفرقه درونی شد عثمانی شد

شجره خاندان صفوی (نقل از دایرةالمعارف مصاحب)



ہمہ سال ہا ہجری قمری است؛ سال ہا از اسماعیل صفوی بہ بعد مربوط بہ دورہ سلطنت است مگر آنکہ خلاف این مطلب تصریح شدہ باشد.

سرکوب طغیان عازم خراسان شد اما تلاش او موجب تحقیر بیشتر وی از سوی قزلباشان شد (سیوری، ۱۳۷۸: ۷۱).

اقدامات شاه‌عباس در جهت کاهش قدرت قزلباشان

مهم‌ترین کار شاه‌عباس این بود که به سران قزلباش تفهیم کند که گرچه آن‌ها او را شاه کرده‌اند ولی وی در نظر ندارد ابزار دست آنان شود. لذا در زمان پادشاهی او در سراسر ایران گروه زیادی از سران قزلباش یا علناً یاغی بودند و یا با وجود تمکین ظاهری از پادشاه جوان، داعیه استقلال و خودمختاری در سر داشتند. او از همان اوان زمامداری چون قدرت و دخالت سران قزلباش را برای کشور خطرناک دید با کمال جسارت و تهور به قلع و قمع آنان پرداخت و با کشتن و تبعید و توقیف املاک و اموال آن‌ها، به نفوذ قزلباش‌ها برای همیشه پایان داد. حتی مرشدقلی خان استاجلو به دستور شاه‌عباس به

قتل رسید و با قتل او نقش استاجلوها نیز در دستگاه صفوی به پایان رسید. در سایه حسن سیاست شاه‌عباس بود که استقرار حکومت مطلقه و اتخاذ روش سیاسی مشخص و قلع و قمع یاغیان، اختلافات اجتماعی میان آذری و تاجیک نیز برای همیشه از بین رفت.

شاه‌عباس در ادامه سیاست قزلباش‌زدایی و کاهش نفوذ قزلباشان در امور نظامی، تصمیم گرفت نیروی سومی را جایگزین نماید که همان گروهی بود که شاه‌طهماسب در کشور به وجود آورده بود یعنی چرکس‌ها، گرجیان و ارامنه که **غلامان** شاه خوانده می‌شدند (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۵۷).

دوره شاه‌عباس اول را باید پایانی بر اقتدار صوفیان دانست. او که در دوران پدرش از نفوذ بی‌حد و حصر قزلباش‌ها رنج می‌برد و شاهد قتل خاندان سلطنتی توسط آن‌ها بود، اولین برنامه اصلاحی خود را کاهش قدرت قزلباشان و طرد آن‌ها از صحنه سیاسی کشور قرار داد.

شاه‌عباس در ادامه سیاست قزلباش‌زدایی و کاهش نفوذ قزلباشان در امور نظامی، تصمیم گرفت نیروی سومی را جایگزین نماید که همان گروهی بود که شاه‌طهماسب در کشور به وجود آورده بود یعنی چرکس‌ها، گرجیان و ارامنه که غلامان شاه خوانده می‌شدند

منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین؛ **تاریخ الکامل**، برگردان سیدمحمدحسین روحانی، جلد سوم، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۱.
۲. ترکمان، اسکندربیک؛ **تاریخ عالم‌آرای عباسی**، جلد اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰.
۳. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین بن‌الحسینی؛ **تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افرادالبشر**، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، جلد چهارم، تهران: کتاب‌فروشی خیام، ۱۳۶۲.
۴. خواندمیر، امیرمحمود؛ **تاریخ شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب صفوی**، تصحیح محمدعلی جراحی، تهران: نشر گستره، ۱۳۷۰.
۵. روملو، حسن؛ **احسن‌التواریخ**، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
۶. زرین‌کوب، عبدالحسین؛ **تاریخ ایران بعد از اسلام**، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
۷. ونیزیان، **سفرنامه‌های ونیزیان در ایران**، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹.
۸. سومر، فاروق؛ **نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی**، ترجمه احسان اشراقی و محمدتقی امامی، تهران: نشر
۹. سیوری، راجر؛ **عصر صفوی**، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۸.
۱۰. شکری، یدالله؛ **عالم‌آرای صفوی**، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳.
۱۱. غفاری قزوینی، قاضی احمد؛ **تاریخ جهان‌آرا**، تهران: حافظ، [بی‌تا].
۱۲. قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین؛ **خلاصه‌التواریخ**، دکتر احسان اشراقی، جلد اول، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
۱۳. کامل‌الشیبی، مصطفی؛ **تشیع و تصوف**، ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگزلو، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۴.
۱۴. م. مزاوی، میشل؛ **پیدایش دولت صفوی**، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات گستره، ۱۳۶۶.
۱۵. میراحمدی، مریم؛ **دین و دولت در عصر صفوی**، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۱۶. هینتس، والتر؛ **تشکیل دولت ملی در ایران**، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲.